

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

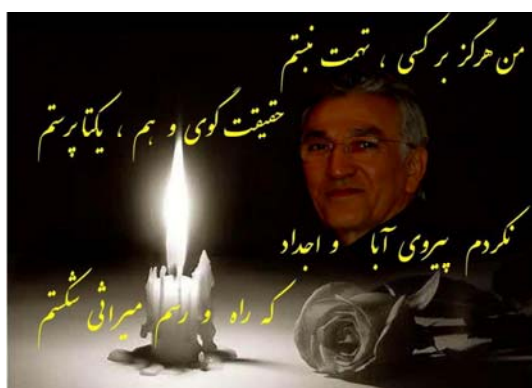
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی-فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۲۷ مارچ ۲۰۱۹



تلوارِ غریان

هردم، مرا با دیگران، بینی هراسان میشوی
الفت اگر گیرم به تو، نازِ خود افزون می...کنی
ما را نه تیر و نه کمان، نه صید و نه صیادِ دل
بر شمع بزمِ این و آن، پروانه سان سوزی ولی
اسامیِ خوبان اگر، آرم به اشعارِ تَرَم
بین دو سنگ آسیا، چون گندمم انداخته
گه دل به دریا ها زنی، در سایه گه پنهان شوی
در غمِ چشمانم چرا؟ گویی که مانم تا ابد
پیغامهای عاشقی، با دیگران، رد و بدل
دیگر نیارم نام تو بر خامه اشعارِ خود
خواهی که با نام غلط، هم رزم و هم بزم شوی
منظور من دیوار بود، اما بیان کردم به در
ای در! ببخشا از کرم، «نعمت» مزاحم گشتی

خشمین و قهرین و غضب، چون رعد و طوفان میشوی
خاموش مانم اندکی، از من گریزان میشوی
اما به قتلِ عاشقان، صادر، چو فرمان میشوی
بر چشم ما بیچارگان، خارِ مغیلان میشوی
بر حنجرم چون خنجر و تلوارِ غریان میشوی
خورد و خمیرم کرده و دست و گریبان میشوی
فرمانِ کج دار و ولی، هرگز مریزان میشوی
دائم به اندک فرصتی، فوراً پشیمان میشوی
نوبت بما گرمیرسد، عامل به قرآن میشوی
آن راه تو، این راه من، تا مشکل آسان میشوی
من مستعاری نیستم، از حق چه پنهان میشوی
تاکس نداند نام این عشقی که قربان میشوی
دیوار بی تهداب را، گر گچ و سیمان میشوی

تَلَواریِ عسریان

حسروم ، مرا با دیگران ، پنی حسراسان می‌شوی
 خشمین و قهرین و غضب ، چون رعد و طوفان می‌شوی
 الفت اگر کیرم به تو ، ناز خود افزون میکنی
 خاموش مانم اندک ، از من گریزان می‌شوی
 ما را نه تیر و نه کمان ، نه صید و نه صیاد دل
 اما به قتل عاشقان ، صادر ، چو فرمان می‌شوی
 بر شمع بزم این و آن ، پروانه سان سوزی ولی
 بر چشم ما چارکان ، خار معنیلان می‌شوی
 اسامی خوبان اگر ، آرم به اشعار ترنم
 بر خجسرم چون خجسر و تلوارِ عسریان می‌شوی
 بین دو سنگ آسیا ، چون کندم انداخته
 خورد و خمیسم کرده و دست و گریبان می‌شوی
 که دل به دیا با زنی ، در سایه که پنهان شوی
 در عشق چشمانم چرا ؟ کوی که مانم تا به
 فسمان کج دار و ولی ، حسرگز مریزان می‌شوی
 پینا محاسن عاشقی ، با دیگران ، رَد و بدل
 دامن به اندک فرصتی ، فوراً پشیمان می‌شوی
 دیگر نیلدم نام تو برخاسته اشعار خود
 نوبت با کرمی رسد ، عال به قهر آن می‌شوی
 دیکر نیلدم نام تو برخاسته اشعار خود
 آن را تو ، این را من ، تا مثل آسان می‌شوی
 خواهی که با نام غلط ، حسم رزم و حسم بزم شوی
 من مستحاری نیستم ، از حق چه پنهان می‌شوی
 مستغور من دیوار بود ، اما بیان کردم به در
 تا کس نداند نام این عشقی که قهربان می‌شوی
 ای در ! بنش از کرم ، « نعمت » مزاحم کر شدی
 دیوار بی تحدا ب را ، کرکچ و سیمان می‌شوی